

وضع زنان افغان و آداب ازدواج در دو قرن قبل

مدخل:

"بیان سلطنت کابل" کتاب جامع و سودمندی است که درست دو قرن قبل از امروز در مورد تاریخ، جغرافیا و مردم شناسی افغانستان به نگارش آمده و در اوایل دهه ۸۰ قرن بیستم ابتدا در افغانستان از طرف داکتر حسن کاکر و نصرالله سویمن در دو جلد بزبان پشتو ترجمه و از سوی اکادمی علوم افغانستان بچاپ رسید. بعد ها این کتاب در ایران نیز به همت یک نفر عضو سابق اکادمی علوم افغانستان (محمدآصف فکرت) زیر عنوان "افغانان" به فارسی ترجمه و به چاپ رسیده است. در سوئد من بر متن فارسی آن دسترسی یافتم و آنرا مرور کردم، از آن فراوان فیض بردم و بخشی که وضعیت زنان افغان را بیان میکند، برایم بیشتر دلچسپ واقع شد و حیف آمد که فیض آن عام ترنگردد. دو قرن قبل از امروز، در جامعه سنتی افغانستان، معلوماتار زنان وضع بهتری از وضعیت امروز نداشتند و در تحت شرایط زندگانی مردسالارانه مورد انواع محرومیت ها قرار داشتند. همانگونه که اکثریت مردان بیسواد و از امکانات آموزش و پرورش محروم بودند، زنان نیز از نعمت خواندن و نوشتن محروم و نقش موثری در تصمیم گیریهای مردان خانواده ها نداشتند.

از قرنها بدینسو بسیاری از درگیریهای اجتماعی در میان قبایل و اقوام افغانستان یا برسرزور رخ داده است یا برسرزن. به عبارت دیگر، زر همان زمین است که یگانه منبع اقتصادی و تولید ثروت های مادی در کشورما است و زن به عنوان یگانه وسیله تمتع و لذت برای مردان پنداشته شده جزو مایملک مرد شناخته میشود. زن گرچه در سامان بخشیدن خانواده و روابط میان اعضای خانواده ها و حتی خاندانها نقش مفید و مثبت بازی میکند، اما از آنجائی که در جوامع اسلامی چون افغانستان زنان به عنوان انسانان درجه دوم به حساب گرفته میشوند، لذا به زنان به چشم ناقص العقل، عاجزه و سیاه سر و غیره نگریده میشود و آنان را در هیچ زمینه ای برابر با مردان نمی بینند و در تصامیم مهم خارج از محیط خانواده به زنان نقشی قایل نمی شوند و کسی نظر و مشورت آنان رانمی خواهد. با این تعریف مختصر نباید انتظار داشت که دو قرن قبل از امروز زنان از لحاظ حقوقی از موقف بهتر و خوبتری برخوردار بوده باشند.

وضع زنان:

الفنستون مورخ و دیپلمات انگلیسی در اوایل قرن ۱۹ مدتی را در پشاور سپری نمود و هنگامی که کتابش «بیان سلطنت کابل» را مینوشت، درباره آداب و رسوم ازدوج و طرز معیشت و معاشرت مردم و اقوام و قبایل افغانستان نیز اطلاعات بسیار سودمندی گرد آورده و در کتاب خود منعکس ساخته است که تا امروز نیز این اطلاعات در نوع خود در باره مردم شناسی افغانستان اگر بیظیر نباشد، حتماً کم نظیر خواهد بود. او در صفحات ۱۸۰-۱۸۴ کتاب خود مینویسد: وضع زنان افغان بسته به مقام اجتماعی شان است. زنان طبقات بالا، سراپا پوشیده و از نظرها نهان ولی از همه وسایل آرامش و رفاه برخوردارند. زنان فقرا به انجام کارهای خانه، آوردن و امثال آن این امور می پردازند. زنان در چادری در شهر گردش میکنند. و بخشی از جمعیت را که به تماشا بیرون میآیند، تشکیل میدهند. همچنان در باغها گردش می آیند و هرچند با دقت درحجاب اند، مانند زنان هند محصور نیستند و بصورت عموم، وضع زنان در مقایسه با زنان کشورهای همسایه بد نیست.

در اطراف زنان گشاده رویند. و در روستا و خیمه گاه قیدی برآنان نیست، ولی عرفاً اختلاط با مردان را بی حیائی میدانند و چون مرد ناشناسی را می بینند، روی خود رانهان میکنند و اگر در مهمان خانه منزلشان بیگانه ای را ببینند کمتر ظاهر میشوند. با این همه در برابر ارمنیان، فارسیان، و هندوان این رسم را رعایت نمیکند، زیرا آنان رابه چیزی نمیشمرند. زنان افغان درغیاب شوهر نیز از مهمان پذیرائی میکنند و از مهمان نوازی دریغ نمی وروزند. ولی پاکدامنی زنان اطراف، بویژه شبانان و کوچیها برهمه آشکار است. در قبایل دور دست زنان همدوش مردان در بیرون از خانه کار میکنند، اما در هیچ نقطه آن سرزمین از زنان، چنانکه در هندوستان رسم است، کار نمیکشند. در هند زنان درحالی که درکارهای ساختمانی برابر مردان کار میکنند، نصف دستمزد مرد را میگیرند.

شریعت اسلامی، مرد را در تنبیه زنش مجاز میدانند، ولی استفاده از این اختیار دلیل بی اعتباری مرد شمرده میشود. زنان در طبقات بالا غالباً نوشتن و خواندن را فرا میگیرند و برخی قریحاً ادبی خوبی دارند، در عین حال نوشتن را برای زنان کار مناسبی نمیدانند، چون ممکن است با استفاده از این قابلیت به مکاتبه به دل داده ای بپردازد. چندین خانواده را می شناسم که به وسیله زنان شایسته و خوش قریحه اداره میشدند و در مسایل مربوط به پسرانشان بدون هیچ تردید به

مکاتبه می پرداختند. این زنان عموماً مادران خانواده اند. اما عروسان هم میتوانند به مقام برتر برسند و امتیازات شرعی مردان مانع پیشرفت زنان نمی شود، تا ناگزیر در مقام دوم خانواده بمانند. زنان طبقات پائین تر از همان تفریحات و سرگرمیهای که شوهران شان دارند، در خانه برخوردارند و تا جای که من میدانم تفریح و سرگرمی جداگانه ای ندارند. زنان شهری خود راسراپا در پارچه ای سفید (چادر) پوشیده اند و جهان را از سوراخهای که مقابل چشمانشان در این پارچه تعبیه شده است، می نگرند.



نمونه بی از چادری و دلاق زنان کابل در قرن نهم

(برگرفته از کتاب موهن لال تالیف ۱۸۴۶)

زنان مرفه را با این پوشش در بیرون از منزل هم میتوان دید، اما چون غالباً سوار اسب میشوند، دلاق و "چاقچور" سفید می پوشند تا حالت و کیفیت پاها و اندام را نماند. نمونه های این چادری یا دلاق را موهن لال هندوجاسوس انگلیس ها در دوران جنگ اول و افغان و انگلیس (۱۸۴۰-۱۸۴۲) ترسیم نموده که در بالا دیده میشود و حتی شکل بافتن موی سر زنان رانیز نمایش میدهد.

بقول الفنستون، هنگام مسافرت زنان در کجاوه ها و بر شترها سفر میکنند. در کجاوه تقریباً میتوانند دراز بکشند و بخوابند، اما چون کجاوه با پارچه پوشیده میباشد طبیعتاً هوای گرم و دلتنگ کننده ای خواهند داشت.

آداب و رسوم ازدواج:

رسوم و آداب ازدواج در جامعه افغانی در دو قرن پیش از امروز، تقریباً همان چیزی است که امروز مروج است. الفنستون مینویسد: افغانان باید پول بدهند وزن بگیرند و این رواج در شریعت اسلامی نیز به رسمیت شناخته شده است (مهر). این بها (یا شیربها) به تناسب وضع مالی خانواده داماد فرق میکند و تأثیرش این است که زن - با آنکه عموماً با او رفتار خوب میشود- به مثابه ملکیت درآورده میشود. شوهر بدون هیچ دلیلی میتواند همسرش را طلاق بدهد، ولی زن این حق را ندارد، او میتواند تحت شرایط معینی نزد قاضی از شوهرش طلاق بخواهد که این کار کمتر عملی میگردد. اگر شوهر پیش از همسر بمیرد و زن دوباره ازدواج کند، پولی که شوهر پرداخته است به خویشاوندانش مسترد میگردد، اما در میان افغانان رسم است که برادر مرده همسر او را به عقد خویش درمی آورد. برای برادرشوهر توهین است که همسر برادر متوفایش را بدون رضای او به دیگری بدهند. با این همه زن مجبور نیست که به زور به عقد کسی درآید و اگر فرزند داشته باشد، ترجیح میدهد مجرد بماند.

سن ازدواج:

سن معمولی ازدواج در میان افغانان برای مردان بیست سال و برای زنان پانزده و شانزده سال است. مرد بی پول معمولاً تا چهل سالگی مجرد میماند و زنان گاهی تا بیست و پنج سالگی مجرد میمانند. از طرفی، ثروتمندان گاهی پیش از سن بلوغ ازدواج میکنند. در میان افغانان شرقی پسران در پانزده سالگی با دختران دوازده ساله و اگر از عهده مخارج برآیند زودتر هم ازدواج میکنند. در میان افغانان غربی (قندهار تا هرات)، مرد تا خوب به پخته گی نرسد و ریش نکشیده باشد، زن نمیگیرد. غلجیان باز هم دیرتر ازدواج میکنند. در تمام نقاط مملکت سن ازدواج با استطاعت مالی داماد برای پرداخت شیربها (پیشکش) و توانائی او در اداره خانواده بستگی دارد.

مردان بصورت عموم همسرشان را از قبیله خود انتخاب میکنند. افغانان غالباً همسر تاجیک و حتی فارسی میگیرند، اما خود داشتن دختر و ازدواج او را نشانه حقارت میدانند و در نتیجه اشراف و همه درانیان مخالف ازدواج دختران شان با مردان دیگر از قوم و ملیت خود میباشند.

خواستگاری:

مردان شهر نشین فرصت دیدن زنان را ندارند، و انتخاب زن معمولاً بر اساس مصلحت صورت میگیرد. وقتی جوانی در اندیشه دختر معینی است، یکی از زنان خویشاوند یا همسایه را برای آگاه شدن از نظر و احوال او بخانه دختر می فرستد. اگر دختر راضی بود همان رضایت مادر و پدر و خانواده دختر را هم بررسی میکند. اگر فضا مساعد بود موضوع را آشکار بیان کرده و برای اعلام رضایت، روزی معین میشود. در روز موعود پدر پسر با تکی چند از مردان نزد پدر دختر و مادر پسر با چند تن از زنان نزد مادر دختر میروند و پیشنهادشان را مطرح میکنند. و پدر پسر از پدر دختر میخواهد تا «پسرش را به نوکری خود بپذیرد». پدر دختر در صورت موافقت جواب میدهد: مبارک باشد. سپس شیرینی می آورند و به هر دو طرف بخش میکنند. به آرامی فاتحه یا آیاتی از قرآن میخوانند و برای عروس و داماد و آینده شان دعا میکنند. پدر داماد برای عروس آینده اش تحفه ای از قبیل انگشتر و شال یا هدایای دیگر میفرستد و از آن پس آن دو نامزد شمرده میشوند، که تا برگزاری مراسم عروسی مدتی سپری میشود. در این مدت خانواده عروس مشغول تهیه جهیز میشوند که عبارت است از وسایل خانه، مبلمان، قالین، ظروف، دیگها، و ابزار آهنی و برنجی و زیورات. در همین مدت داماد به تدارک شیربها، تهیه خانه و وسایل مراسم جشن عروسی می پردازد، جشن عروسی شبیه جشن عروسی ایرانیان است.

نکاح و حنا بندان:

سند ازدواج (نکاحنامه) را قاضی، با توافق رسمی عروس و داماد مینویسد (رضای خویشاوندان شرط نیست). در سند ازدواج حقوق زن در صورت طلاق یا وفات شوهر تعیین میگردد، و سند را قاضی، شاهدان و حاضران از هر دو جانب امضا میکنند. سپس نوبت حنا بستن دستان عروس و داماد میرسد. مادر عروس باید بقدری حنا آماده کند که برای تمام مهمانان زن کفایت کند. این کار از التزامات جشن شب نکاح است. شب دیگر عروسی برگزار میشود و بعد از ختم محفل، عروس در حالی که گروهی از مطربان، خویشاوندان هر دو طرف و همسایگان او را همراهی میکنند، سوار بر اسب در میان فیرهای هوایی تفرنگها و درخشش شمشیرها به خانه شوهرش میرود و دستش را به دست داماد می سپارند. [در دهن دروازه منزل، گوسپندی به قدمگاه عروس میکشند و پس از آن عروس قدم به داخل منزل میگذازد تا میرسد به خانه ایکه حجله گفته میشود، بار دیگر در مدخل خانه داماد، عروس توقف میکند و تا از شوهر و یا پدر داماد تحفه ای مثل اسب سواری یا گاو شیری و یا باغ میوه دار و یا زمینی حاصل خیز بنام او بخشیده نشود، قدم بداخل خانه داماد نمیگذارد. پس از این مراسم عروس به حجله میرود و سپس داماد داخل میشود و در بروری هر دو بسته میشود. دو نفر زن مسن یکی از سوی مادر دختر و دیگری از سوی مادر پسر در پشت دروازه اطاق عروس و داماد کشیک میدهند تا داماد عروس را تصرف کند و علامه بکارت عروس را در اختیار مادر عروس قرار بدهد و این زن آن علامت فتح دختر را که دستمال سفیدی است پراز خون بکارت زن به پدر داماد و زنان و خویشاوندان نزدیک داماد نشان میدهند تا به دیگران ثابت کنند که دخترشان پاک و باکره بوده و قبل از شوهرش با هیچکسی دیگر رابطه جنسی نداشته است و این را مایه سر بلندی خانواده عروس میدانند. اما امروز این رسم مذموم را در شهرها ترک داده اند و آن را یک عمل زشت می شمارند.] هرگاه دختری در نشان دادن خون بکارت خود در شب اول ناکام بماند، شوهر همان فردای عروسی، وی را به خانه پدر میفرستد و از اینجا دشمنی میان دو خانواده آغاز میگردد. دختر نیز ممکن است مستوجب مرگ پنداشته شود.

ازدواج در اطراف:

در اطراف هم مراسم ازدواج به همین صورت است، اما چون زنان اطراف روی نمی پوشند، قید و بند در نشست و برخاست زن و مرد اندک است و توافق عروس و داماد میتواند آزادانه صورت گیرد و به مقدمه چینی ها و مذاکراتی که در بالا یاد شد نیازی نیست.

گاهی هم یک عاشق دلیر عروسش را بدون رضای پدر و مادر به دست می آورد. چنانکه در فرصت مناسبی حلقه ای از موی او را قیچی میکند یا نقابش را برمیدارد و او را رسماً همسر خویش میخواند. این کار که باید با رضای دختر صورت بگیرد، مانع از تقاضای خواستگاریان دیگر میگردد و پدر و مادر ناگزیر دخترشان را به عقد دلداده اش در می آورند، اما چون این کار داماد را از پرداخت شیربها (مهریه) معاف نمیکند و هم توسط خویشاوندان، کاری حقارت آمیز تلقی میشود، کمتر به این کار اقدام میکنند. و در صورت راضی نبودن پدر و مادر، عادی ترین کار این است که پسر و دختر میگریزند. این کار خانواده دختر را بسیار خشمگین میسازد و آن را بایک قتل برابر می شمارند و با جدیت تمام در یافتن

دختر می شوند، اما یافتن آنان آسان نیست. آنان به یک ناحیه و قبیله دیگر پناه می برند و برطبق رسوم مهمان نوازی افغانان از آنان حمایت میشود. افغانان هر پناهونده مظلوم را در پناه خود میگیرند.

دیدار نامزدان:

در میان یوسفزیان مرد نمیتواند تا پایان مراسم عروسی نامزد خود را ببیند و در میان درانیان در فاصله نامزدی تا عروسی باید شرایط متعددی عملی شود. برخی از دامادان با پدر و همسر آینده شان زندگی میکنند و شیربهای همسر را با خدمت به پدرش، ادا میکنند، بدون آنکه در این مدت نامزد شان را ببینند. اما دیگر افغانان، ایمقان، هزارگان، فارسویانان خراسان، و حتی تاجیکان و بسیاری از هندوان آنجا رسم و رواجهای متفاوتی دارند و نامزدان می توانند دیدار نهائی (نامزدبازی) داشته باشند. در میان آنان با سپری شدن مراسم نامزدی، جوان شب هنگام دزدانه راهی خانه نامزد میشود. مادر یا یکی دیگر از زنان خانواده او را در انجام این برنامه یاری میکند، اما همه این کارها ظاهراً باید از مردان پنهان بماند، زیرا آنرا کاری سبک میدانند. مادر دختر داماد را پذیرا شده به اتاق نامزدش راهنمایی میکند و آن دو تا سیده دم بامداد تنها می مانند و به راز و نیاز و مغالزه و ملامسه و همه آزادیها در حد معین مجازند، اما هر دو تا انجام مراسم عروسی جداً باید از آمیزش نهائی بپرهیزند و مادران، هر دو را در این مورد سفارشهای اکید میکنند، از آنجا که نیروی طبیعی بیشتر از پند و نصیحت است گاهی دسته گلی به آب میدهند [و در چنین موارد داماد مجبور است هرچه زودتر سرشته عروسی را بگیرد تا شکم دختر بالا نیاید و برای خانواده خود آبروریزی نکرده باشد. معهداً مواردی پیش می آید که پیش از عروسی دختر صاحب فرزند میشود.]

تعدد زوجات:

شریعت اسلامی داشتن بیش از یک زن راجاز میداند، اما بسیاری از مردان استطاعت این کار را ندارند. ثروتمندان گاه از حد شرعی (چهار زن در یک وقت) هم فراتر میروند و دسته ای از کنیزان را نیز در حرم خود نگاه میدارند، اما بیوایان به یک زن خرسندند. در طبقات متوسط گاهی دوهمسر با چند کنیز مجاز شمرده میشود. (رسم برده داری در زمان سلطنت امانی برانداخته شد.)

عشق و عاشقی:

الفنستون (ص ۱۸۵) مینویسد: شک دارم که در شرق مردمانی مانند افغانان دارای احساسات عاشقانه و رویائی دیده باشم. عشقی که در میان آن عمومیت دارد، نمونه های گوناگون از عشاق گریزان وجود دارند. عشاقی که دل به محبوبه ای می سپارند و با قبول خطر راز عشق خویش به محبوبه آشکار می کنند و به دیاری دور میروند، حتی سر از هندوستان در می آورند تا نقدینه ای به دست آرند که برای رسیدن به مقصود بسنده باشد.

در پونه جوانی از همین راهنوردان را دیدم که در دیار خویش دل به دختر ملک سپرده و دختر هم راضی بود. پدر دختر نیز مخالفتی نداشت، ولی میگفت که شان ما تقاضا میکند تا کابین (شیربها، پیشکش) دخترم با کابین دیگر دختران برابر باشد. هر دو دل داده سخت آزرده خاطر بودند. و چون جوان جز قطعه زمین و چند رأس گاو چیزی نداشت ناگزیر راهی هندوستان شده بود. محبوبه اش میل سرمه ای به نشانه پایبندی در عشق به او داده بود و جوان تردیدی نداشت که محبوبه اش تا بازگشت وی از هندوستان تنها در انتظار او خواهد ماند.

چنین عشقی را تنها در میان مردمان اطراف می توان دید که زندگی آزادانه فرصت اظهار احساسات را میسر مسازد، حجاب نا تمام هم یاریگر این ماجرا میشود (هرچند نمیتوانند با هم در تماس باشند ولی نظاره ممتد، برانگیزنده دلپستی هر دو است). گاه چنین عشق ها در طبقات بالا نیز دیده میشود. الفنستون میگوید که عشق یکی از بزرگان ترکلانی نسبت به زن یک خان یوسفزی چنان غوغا و نبردی میان دو ولس برپا کرد که آتش آن تا کنون (۱۸۰۸) شعله ور بوده است. (همان، ص ۱۸۰) الفنستون در ادامه این صحبت از داستان عشقی آدمخان و درخانی به عنوان نمونه ای از بهترین داستان های عشقی سرزمین ما یاد میکند و آنرا چنین بیان میکند:

داستان عشق آدم خان و درخانی:

بسیاری سروده ها و داستانهای افغانی با عشق پیوسته است و بسیاری از آنها بیانی دلپذیر و عالی دارند. یکی از دلنشین ترین منظومه های عاشقانه، ماجرای دلدادگی **آدمخان و درخانی** را بیان میکند که برای همه آشنا است. همه آنرا میخوانند و حکایت میکنند و می سرایند.

آدمخان خوش سیماترین و دلیرترین جوان قبیله اش و درخانی هم زیباترین و خواستنی ترین دوشیزگان قبیله خود بود. اما دشمنی میان دو قبیله دختر و پسر مانع دیدارشان میگشت، تا برحسب اتفاق همدیگر را دیدند و سخت به هم دل سپردند. خصومت خانواده های دو دل داده را جدا می میداشت و شاید از عشق نیز بی خبر مانده بودند، تا آنکه خانواده **درخانی** او را وادار کردند همسر یکی از خوانین اقوام مجاور گردد. درد و داغ دو دل داده را در این فرصت میتوان دریافت و بخشی

از منظومه را همین ماجرا و نامه هایی تشکیل می دهد که آن دو برای هم فرستاده بودند. آدمخان، پس از برداشتن موانع بیشماری توانست چند بار درخانی را ببیند، اما درخانی نه تن به شوهر میداد و نه پاسخ به دلداده. دیری نگذشت که داستان دیدار آدم خان و درخانی به گوش شوهر رسید. او با دلی پر از کین آهنگ انتقام کرد و منتظر دیدار آینده همسرش با آدم خان ماند. و با تکی چند از خویشاوندان بر سر راه در کمین او نشست. همینکه چشم همسر درخانی به رقیب افتاد بر او حمله برد. پس از از نبردی سخت دلیرانه، آدمخان زخمی شد و خود را بکناری کشید. شوهر درخانی که رقیب را زخم زده بود با خواست به درخانی نشان بدهد که او آدم خان را کشته است و او دیگر نباید ب فکر دیدار با آدمخان باشد. در عین حال میخواست بداند که این خبر چه تاثیری بر او خواهد گذاشت.

از اینسو تنها آرامش درخانی، در فاصله طولانی دیدارها رفتن به باغ و تماشای دو گل بته بود که آنجا کاشته و بر یکی نام خود و بر دیگری نام آدمخان نهاده بود. در روز جنگ دو رقیب، او سرگرم تماشای گلها بود که دید ناگهان گل آدمخان پژمرده شد، درخانی حس کرد که بر معشوقش مصیبتی وارد شده است و دنیا در چشمان او تاریک شد. هنوز به حال نیامده بود که شوهر با شمشیر خون آلودش سر رسید و گفت: **این شمشیر که می بینی، آلوده به خون آدم خان است!** آزمونی پرخطر بود. درخانی نقش زمین شد و در دم جان سپرد. خبر به آدم خان که در نزدیکی رزمگاه زخمی افتاده بود، رسید. چیزی نگذشت که نام محبوبه را بر زبان آورد و با آن آخرین نفس را کشید. در فاصله نزدیک هر دو را به خاک سپردند، اما عشق آنان پس از مرگ نیز پایا بود، چون سر انجام هر دو را در یک گور یافتند. دو درخت از گور آنان سر برکشیدند و بر آن سایه گسترده شدند.

پایان